



۲۰۱۶/۱۱/۳۰



م. اسحاق نگارگر

## رفتن به بهشت به پایمردی دیگران

آنان که به پایمردی دیگران به بهشت ایدیل های خود میرسند؛ ملت خود را از دست میدهند! به صورت عادی اگر پرسشنامه ای طرح کنیم و از هر سیاستمدار یا دست اندرکار سیاست بپرسیم که هدفش از رسیدن به قدرت سیاسی چیست و چرا میخواهد این همه رنج را تحمل کند و خویشتن را به قدرت برساند پاسخ ها متنوع و به عبارات مختلف خواهد بود ولی همه هر چند به شیوه های گوناگون همین یک مقصود را تکرار خواهند کرد که میخواهند به مردم خود خدمت کنند و وضع شان را از آنچه امروز است بهتر سازند ولی یکی هم نخواهد گفت که قصدش از اشتغال به سیاست این است که وضع مردم خود را از آنچه امروز است باز هم بدتر بسازد (بگذریم از اینکه در کشور ما سیاستمداران بد را به بدتر بدل کرده اند و تقریباً همیشه برای کفن کش قدیم دعا گوی آفریده اند) و حالا اگر این پرسشنامه را یک گام جلوتر ببریم و از هر سیاستمدار یا دست اندر کار سیاست بپرسیم که چرا و به خاطر کدام انگیزه درونی او میخواهد که کمر همت برای این کار ببندد و چرا او فکر می کند که بیشتر از دیگران و بهتر از دیگران میتواند این کاروان را به منزل مقصود برساند به کنه ماجرا میرسیم و میدانیم که آقا برای این کار دلایل روشن و قانع کننده ندارد و شاید در باطن خود پذیرفته باشد که دیگری و دیگری نسبت به او صلاحیت بیشتر دارند؛ اینجاست که عرصه سیاست میدان توطئه و تفتین می شود و سیاستمداران برای اینکه رقیب را از صحنه بیرون کنند به نیرنگ های گوناگون توسل می جویند. یکی را متهم به کیش شخصیت می کنند و بر دیگری برچسب نوکری برآستان زور و سرمایه میزنند و دلاوران بیباک را که سخن بی پرده میگویند به تهور و ماجراجویی منسوب می کنند ولی همه از پرنسیپ غافل می مانند که اگر نوکری بر آستان دیگران آدم را ذلیل و خوار میکند پس چه فرق میکند که ذلیل بر کدام آستان سر فرو می آرد. یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق را به یاد بیاوریم که در مذمت نیروهای امپریالیستی گلوی خود را می درید ولی درجه وطن پرستی مردم خود را با خط کش شوروی پرستی اندازه می گرفت و هیچ دلیل روشن هم نداشت که چرا سر فرود آوردن بر آستان یک ارباب آن همه بدی داشت ولی بر آستان ارباب دیگر خوبی های ناگفتنی داشت.

دوران جنگ سرد به روشنی نشان داد که دو ابر قدرت نیرومند در یک اتحاد و دکاکولایام اشتراک منفعت داشتند و جدال شان بر سر این بود که چه کس اختیاردار کدام بخش جهان باشد و هنگامی که یک ابر قدرت قمار قدرت را باخت دیگر رژیم های دموکراتیک و سوسیالیستی که در عرصه اقتصاد راه رشد غیر سرمایه داری و حتی سوسیالیسم را اختیار کرده بود نداشت در میان دود شدند و به هوا رفتند و درخواست های پیوستن به ناتو را به اربابی که برنده قمار جنگ سرد بود تقدیم کردند و یکه پر یکه پر به بلاک زور و زر پیوستند تا اقتصاد های ورشکسته خود را سرو

سامانی بدهند یعنی سال ها برای شوروی یا منیری خواندند و تیرآوری کردند و تنها در اخیر معلوم شد که به اصطلاح نه چرگ بود و نه پرگ و اینک روسیه را می بینی که میراث خوار همان شوروی سابق است و میخواهد به نیروی بمباران وحشیانه حلب ملت سوریه را وادارد که یوغ درهم شکسته دکتاتوری بشاراسد را باز بر گردن گذارد ولی آیا تختی که بشاراسد با این همه تحقیر و بیچارگی به دست می آرد ارزش خفت و حقارت او را دارد؟ آیا او نمی داند که وقتی روسیه و امریکا با هم بسازند و بر جای دیگر بتازند گذار گندم بشاراسد باز در آسیای ملت سوریه می افتد و آیا او خواهد توانست با گردن افراخته به ملت خود بگوید که من به نیروی ارباب خود مقاومت تان را در هم شکستم؟ و تا چه وقت او از احسان لالای خود خواهد خواست که او را برخلاف میل مردمش بر قدرت نگاه دارد. او که امروز بر سر نیزه روس تکیه دارد آیا خواهد توانست تا روز مرگ بر این سر نیزه بنشیند؟ و آیا انگیزه این سیاستمدار نیز طبق ادعای معمول سیاستمداران خدمت به خلق زحمتکش خواهد بود؟ حالا که عملاً مردم سوریه به او گفته اند: دست از سر کل ما بردار که ما نیازی به خدمت نداریم آیا غرب حاضر خواهد شد که طعمه اوکراین را در کام نهنگ روسیه بیندازد و استقرار را در شرق میانه برگرداند؟

مردم افغانستان در مورد کسانی که هیچ شرم و حیا نداشته باشند می گویند: رویش روی نیست سنگ پای است. مثل این که روی بشاراسد نیز روی نیست سنگ پای است!

فاعتبروا یا اولی الابصار ۲۹ نومبر ۲۰۱۶ برمنگهم نگارگر

